

## منطق و احساس

نگاهی به ترجمه‌های رضا رضایی از رمانهای جین آستین

علی خزاعی‌فر

قبل از هر چیز لازم می‌دانم به آقای رضایی بخاطر انتخاب و ترجمه رمانهای جین آستین تبریک بگویم و بخاطر زحمت طاقت‌فرسایی که در ترجمه این مجموعه کشیده‌اند تشکر کنم. ترجمه‌های آقای رضایی ترجمه‌هایی بسیار دقیق و خوشخوان است و بعید می‌دانم تا ۵۰ یا ۱۰۰ سال آینده مترجمی یا ناشری به فکر بیفتند دوباره و در مواردی سه باره سراغ جین آستین برود. نسل کتابخوان امروزی ما چقدر خوش‌بخت است که همه نوشته‌های آستین را به زبان فارسی در اختیار دارد و چقدر خوب است که همه آثار را یک قلم ترجمه کرده و آن یک دستی سبک که در آثار جین آستین وجود دارد در ترجمه‌ها نیز وجود دارد. البته جین آستین به تدریج پخته شده و نمی‌دانم آقای رضایی هم رمانها را به ترتیبی که جین آستین نوشته ترجمه کرده یا نه، ولی یک تفاوت اینجا وجود دارد. آقای رضایی حتماً وقتی به پختگی زبانی رسیده، سراغ جین آستین رفته و در جریان کار هم حتماً پخته‌تر شده‌اند. در هر حال این یکدستی سبک هم موهبتی است که خواننده باید قدر آن را بداند. تصور کنید رمانهای آستین را افراد مختلف ترجمه می‌کردند. در نتیجه همان بلایی که بر سر ترجمه‌های مجدد در جستجوی زمان از دست رفته مارسل پروست به زبان انگلیسی آمد، بر سر ترجمه‌های آستین هم در می‌آمد. برای ناشر ساده‌تر است که هفت کتاب را هفت مترجم ترجمه کند. ولی مطلقاً نتیجه کار یکدست نیست. ما سالهاست درباره ترجمه ادبیات کلاسیک بحث می‌کنیم و برنامه‌ریزی می‌کنیم ولی تا ما متولی پیدا کنیم آقای رضایی یک تنه یکی از غولهای کلاسیک را ترجمه کرده و پرونده‌اش را بسته. البته جین آستین از نظر تاریخ ادبی کلاسیک بحساب می‌آید، وگرنه محتوای داستانهایش خیلی با مسایل جامعه زمان ما بیگانه نیست. دوستی انگلیسی داشته که معتقد بود جامعه ما از بسیاری جهات شبیه جامعه عصر جین آستین است. بعد از این مقدمه، مایلم چند نکته درباره زبان ترجمه آقای رضایی عرض کنم. نقدهایی که

در گذشته بر ترجمه‌ها می‌نوشته‌اند و حتی امروز می‌نویسند به گمان من جزیی‌نگر هستند. منتقد فهرستی از خطاهای مترجم را ردیف می‌کند و در پایان هم نتیجه می‌گیرد که ترجمه خوب بود یا بد بود یا ضعیف بود یا متوسط بود. اگر از این دید به ترجمه آقای رضایی نگاه کنیم. ترجمه ایشان دیکته بسیار کم غلطی است و نمره قبولی می‌آورد. ولی مسأله این است که اهمیت یا کیفیت ترجمه را نمی‌توان با توجه به تعداد اغلاط آن سنجید. اغلاط به نسبت کم یا زیاد در همه ترجمه‌ها وجود دارند. به نظر من زبان ترجمه دارد کم که تحول پیدا می‌کند و نقدهای ترجمه هم دارد متحول می‌شود. ما هم در عرصه نقد ترجمه داریم از جزیی‌نگری به سوی کل‌نگری پیش می‌رویم. اما چرا در نقدهایمان جزئی‌نگر بوده‌ایم؟ لاف‌یک از دلایلش این است که ما متن ترجمه را در ارتباط با متن اصلی می‌دیدیم و نه به عنوان متنی مستقل. متن ترجمه برای ما متنی دوگانه بود، متنی بود که در آن عناصری از دو زبان مبدأ و مقصد می‌توانست وجود داشته باشد. به همین دلیل منتقد ترجمه درجه‌ای از غرابت را در متن ترجمه می‌پذیرفت. شما وقتی به ترجمه‌های قدیمی‌تر نگاه می‌کنید و این غرابت زبانی را می‌بینید نباید بگوئید مترجم‌ها فارسی بلد نبودند، تلقی آنها از متن ترجمه متفاوت بود. متن ترجمه با متن اصلی سنجیده می‌شد و ملاک هم درستی و مطابقت محتوایی بود. امروزه تلقی ما از متن ترجمه متفاوت است. امروزه ما متن ترجمه را به مثابه متنی مستقل، جدا از متن اصلی، و در چارچوب زبان فارسی و به عنوان متن ادبی می‌سنجیم. انتظار داریم ترجمه‌های ادبی به تألیفات ادبی فارسی شبیه باشند تا متنی پر از غرابت‌های زبانی و از دو تبار مختلف. متنی که از عناصر دو زبان ساخته می‌شود، نمی‌تواند یکدست باشد، و چون نمی‌تواند یکدست باشد، سبک در آن مفهومی ندارد؛ وحدت سبک از یکدستی عناصر بدست می‌آید.

پس انتظارات ما و تصور ما از متن ترجمه ادبی تغییر کرده یا دارد تغییر می‌کند و به موازات این تغییر، روش ما در نقد ترجمه هم تغییر می‌کند. ما دیگر در پی یافتن اغلاط نیستیم، بلکه تحمل‌مان در برابر غرابت‌های زبانی و نفوذ عناصر ترجمه‌ای در متن ترجمه کمتر شده زیرا دوست داریم ترجمه را به مثابه تألیف بخوانیم (چرا این تحول صورت گرفته بحث مفصلی دارد که من در جای دیگر به آن اشاره کرده‌ام) و وقتی متن ترجمه شده را به مثابه تألیف می‌خوانیم، آن را با ملاکهای زبان فارسی و متون تألیفی ارزیابی می‌کنیم. البته منظور این نیست که اصلاً به متن اصلی کاری نداریم، منظور این است که زبان فارسی و سنت ادبی فارسی هم در قضاوت ما اهمیت

پیدا می‌کنند و این‌طور نیست که کلاً جانب زبان فارسی و سنت ادبی فارسی را رها کنیم. ترجمه را از جهات مختلف می‌توان بحث کرد، اما وقتی درباره زبان ترجمه بحث می‌کنیم، بحث ما بناچار درباره سبک خواهد بود. پس نقد ترجمه، از دیدگاه زبانی، یعنی نقد سبک ترجمه و عناصر سبک‌ساز، نه یافتن غلط آن و مقابله آن با متن اصلی. تصور می‌کنم آقای رضایی در ترجمه جین آستین هم با این مسایل درگیر بوده است. مسایلی از قبیل غرابت‌زدایی، یا زدودن هر آنچه ترجمه‌ای بنظر می‌رسد، نوشتن متنی مستقل از متن اصلی، یکدستی زبان سبک، اگر از این دید به ترجمه آقای رضایی نگاه کنیم، این ترجمه را متنی با زبانی رون و سبک یکدست می‌یابیم. در اینجا لازم است توضیحی درباره سبک بدهیم تا معلوم شود چرا مترجم باید ترجمه را هم به مثابه متنی مستقل بنویسد. سبک را انتخاب کلمه تعریف کرده‌اند، به بیان دقیق‌تر، انتخاب کلمه و انتخاب کلمات متناسب با آن در دو محور هم‌نشینی و جانشینی. در آثار ادبی این انتخابها طبعاً یکدست است و به تاثیر یا سبکی خاص می‌نجامد. با این تعریف از سبک، سبک نویسنده با ترجمه الفاظ و به اتفاقی نظیر در زبان فارسی بدست نمی‌آید و چون رزش کلمات جین آستین در دو محور هم‌نشینی و جانشینی در زبان انگلیسی تعیین می‌شود و رزش کلمات مترجم در دو محور در زبان فارسی تعیین می‌شود. پس الفاظ متن اصلی برای مترجم راهنماست اما تعیین‌کننده نیست. مترجم باید متن را درباره به فارسی بنویسد و یکدست هم بنویسد. و اتفاقاً وقتی به این یکدستی می‌رسد که خود را از نفوذ زبان نویسنده خارج کند.

در واقع، ترجمه ادبی نوعی نگارش خلاق است و قدرت مترجمان هم به قدرت آنها در تألیف و نگارش ادبی بستگی دارد و آن هم برمی‌گردد به این که مترجم تا چه حد می‌تواند با انتخاب در دو محور جانشینی و هم‌نشینی سبکی یکدست ایجاد کند و اینجاست که بحث نقد ترجمه یعنی نقد سبک پیش می‌آید. اینجا با یکی دیگر از مشکلات مترجمان ایرانی آشنا می‌شویم و آن فاصله میان نظریه و عمل است. ما در مقام نظر اصولی را می‌پذیریم اما در عمل تا حدی می‌ترسیم. نگار همیشه فکر می‌کنیم یک نفر مراقب ماست که ترجمه ما را با اصل مقابله کند و بگوید اینجا را حذف کردی. اینجا بیان را عوض کردی، اینجا تغییر دادی. برای عموم مترجمان ما جنگی که در صحنه ترجمه وجود دارد با سازش خاتمه می‌یابد. یعنی مترجم یک جاهایی متن را "ترجمه" می‌کند. تا یک جاهایی نتواند به خودش آزادی بدهد.

در کار آقای رضایی هم این سازش‌ها وجود دارد. اما بسیار ناچیز. این سازش‌ها به شکل تغییراتی غیر منتظره و ترجمه‌ای در متن ظهور پیدا می‌کند. در مورد سبک آقای رضایی مایلیم مشخصاً به دو نکته اشاره کنیم. نکته اول این که مترجم ادبی خوب دو توانایی متفاوت دارد. یکی توانایی ترجمه توصیفات و یکی توانایی ترجمه گفتگوهای اثر ادبی. اینها دو توانایی متفاوتند. یکی با منطق سروکار دارد. یکی با احساس و تسلط بر زبان محاوره را می‌طلبد. بسیار هستند مترجمانی که در ترجمه نوشته‌های توصیفی خوبند. اما در ترجمه گفتگو خوب نیستند. کسی که دستی در ترجمه گفتگو دارد این را متوجه می‌شود. آقای رضایی واقعاً در هر دو کار استادند. نکته دوم زبان ترجمه آقای رضایی زبانی رسمی است. یعنی کلمات شکسته بکار نرفته‌اند ولی چه در گفتگوها چه در توصیفات عناصر زبان محاوره تا حد امکان در این زبان گنجانده شده بی آنکه رسمیت زبان از بین برود. در واقع در دل زبان رسمی و خشک عناصری غیررسمی و استعاری به نحوی هنرمندانه گنجانده شده که آن خشکی را می‌گیرد و به آن زیبایی و تأثیر می‌بخشد. از ترکیب زبان رسمی و زبان محاوره دو مطلب حاصل می‌شود. یکی اینکه زبان ترجمه زبانی امروزی. زیبا، تصویری و استعاری پیدا می‌کند. دوم اینکه ز مجاورت عناصر زبان محاوره در کنار عناصر زبان رسمی امکان بیان طنز فراهم می‌شود. و با توجه به اینکه بارزترین وجه زبان و سبک آستین طنز زبانی اوست. مترجم با این شیوه می‌تواند طنز آستین را منتقل کند.

